

ویژگی‌های موضوع علوم انسانی و دلالت‌های روش‌شناسانه و غایت‌شناسانه آنها

احمدحسین شریفی / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) sharifil738@yahoo.com

پذیرش: ۹۴/۱/۱۶

دریافت: ۹۳/۹/۲۴

چکیده

این نوشتار، با روش توصیفی و تحلیلی، در پی تبیین ویژگی‌های موضوع مورد مطالعه علوم انسانی یعنی کنش‌های انسانی، و تعیین دلالت‌های روش‌شناختی و غایت‌شناختی آنهاست. وابستگی موضوع مورد مطالعه علوم انسانی به آگاهی، اراده، اختیار، نیازها، مقتضیات زمانی و مکانی، و ویژگی‌های فرهنگی محققان و همچنین هدفمندی، معناداری، انتزاعی بودن و تأثیرپذیری کنش‌های انسانی از پیامدهای احتمالی، مهم‌ترین ویژگی‌های موضوع علوم انسانی‌اند. بررسی‌های این نوشتار نشان می‌دهد که توجه به این ویژگی‌ها، موجب می‌شود: اولاً به پیچیدگی مطالعه کنش‌های انسانی اذعان کنیم؛ ثانیاً از انحصار روش علوم انسانی در روش تجربی بپرهیزیم و حتی الامکان در بررسی‌های خود از روش‌های مختلف کشف واقعیت بهره‌گیریم و ثالثاً هدف علوم انسانی را در راستای هدف غایی فعالیت‌های انسانی ترسیم کنیم.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی، روش علوم انسانی، غایت علوم انسانی، کنش‌های انسانی، معناداری کنش‌های انسانی.

مقدمه

به‌رغم کاربرد فراوان اصطلاح «علوم انسانی» و نقش آن در طبقه‌بندی علوم جدید و همچنین جایگاه آن در نظام‌های نوین آموزشی اغلب کشورهای دنیا، تاکنون تعریفی دقیق و عالمانه از این اصطلاح ارائه نشده است. نه استفاده‌کنندگان از این اصطلاح فهمی روشن از آن، مؤلفه‌ها و تفاوت‌هایش با دیگر علوم دارند و نه تعریف‌کنندگان آن توانسته‌اند بر نوع خاصی از تعریف توافق کنند. البته توقع اجماع بر یک تعریف مشخص نیز توقع نابجایی است؛ زیرا:

اولاً تعاریف بسیار متنوع و مختلفی از «علم»، به عنوان مقسم علوم انسانی و غیرانسانی، وجود دارد (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۴۳-۸۰؛ فیاضی، ۱۳۸۶، ص ۷۲-۵۱). همین مسئله، ارائه تعریفی مشترک از این واژه را با دشواری روبه‌رو می‌کند. افزون بر این، رویکردهای مختلفی درباره تعریف علم به عنوان یک «رشته علمی» وجود دارد که بر اساس هر کدام از آنها، تعریف ما از علوم انسانی متفاوت خواهد شد. مهم‌ترین و مشهورترین رویکردهای موجود در تعریف علم به عنوان «مجموعه مسائلی که حول محوری واحد شکل می‌گیرند» عبارت‌اند از: رویکردهای موضوع‌محور، مسئله‌محور، غایت‌محور و روش‌محور. واضح است که اتخاذ هر یک از این رویکردها یا تلفیقی از آنها چه اختلافات و تفاوت‌هایی را در تعریف علم پدید می‌آورد؛

ثانیاً تعریف علم به معنای عام و علوم انسانی به طور خاص، امری قراردادی و وابسته به نوع نگاه تعریف‌کننده است. برای مثال، اگر روش را جزء تعریف بیاوریم یا نیاوریم، تعریف ما متفاوت خواهد بود؛ و حتی کسانی که روش را جزء تعریف می‌آورند، لزوماً تعریفی واحد ارائه نمی‌دهند. ممکن است یک نفر روش تجربی را جزء تعریف علوم انسانی بداند و شخصی دیگر روش تفهیمی را و نفر سومی روش تلفیقی را. همچنین ممکن است کسی روش را جزء تعریف علم در مقام گردآوری تلقی کند و دیگری روش را مؤلفه تعریف علم در مقام داوری بداند. همین اختلاف، در مسئله غایت و هدف نیز مطرح است؛

ثالثاً تعریف علم به دیدگاه معرفت‌شناسانه تعریف‌کننده بستگی دارد؛ به این معنا که اگر کسی، مانند پوزیتیویست‌ها در معرفت‌شناسی به این نتیجه برسد که ارزش واقع‌نمایی، تنها مربوط

به معرفت‌های حسی و تجربی است، در آن صورت علم را منحصر در علوم تجربی و حسی خواهد دانست، و هر دانشی را که با روشی غیر از روش تجربی حاصل شود، اساساً علم نمی‌داند! پوزیتیویست‌ها که علم را به معنای «شناخت حصولی تجربی» می‌دانستند و شناخت‌های غیرتجربی را غیرعلمی می‌پنداشتند، متأثر از همین مبنای معرفت‌شناختی بودند که البته در جای خود نادرستی آن اثبات شده است؛ اما اگر کسی ارزش واقع‌نمایی را منحصر به معرفت‌های حسی و تجربی نداند، و معرفت‌های عقلی و نقلی و شهودی را نیز واقع‌نما بداند، در آن صورت تعریفی متفاوت از علم ارائه خواهد داد.

مهم این است که:

اولاً هیچ‌یک از تعاریفی که برای علوم انسانی ارائه شده یا می‌شود، متکی و مبتنی بر یک برهان عقلی یا دلیل وحیانی نیست. در نتیجه مخالفت با آنها و یا تلاش در جهت ارائه یک تعریف دقیق‌تر و بهتر و کارآمدتر، نه تنها در تضاد با عقل و وحی نیست که امری ستوده و ارزشمند خواهد بود (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۷۹)؛

ثانیاً وظیفه علمی ما اقتضا می‌کند تعریفی که از علوم انسانی ارائه می‌دهیم و یا قرارداد می‌کنیم، کارآمد، واقع‌بینانه، حتی‌الامکان جامع، دقیق و مشکل‌گشا باشد.

براین اساس و با نگاه به واقعیت‌های پذیرفته‌شده در علوم‌ی که به عنوان علوم انسانی شناخته می‌شوند، نباید علوم انسانی را چنان تعریف کنیم که صرفاً ابعاد توصیفی این علوم را دربر بگیرد و ابعاد توصیه‌ای و تجویزی آنها را از دایره تعریف علوم انسانی خارج کند و مثلاً داخل در تکنولوژی کند (پایا، ۱۳۸۶، ص ۷۷-۳۹؛ همو، ۱۳۹۳، ص ۴۱۶-۳۶۳) یا از چارچوب بررسی‌های علمی خارج سازد (سروش، ۱۳۷۰، ص ۱۷۶-۱۷۷). برای مثال، روان‌شناسی، فقط به توصیف پدیده‌های روانی و تجزیه و تحلیل آنها، کشف روابط میان رفتارها و حالات روانی انسان و بیان علل و عوامل شکل‌گیری یا تغییر یک رفتار یا پدیده نمی‌پردازد؛ بلکه توصیه و ارائه هنجارهای لازم برای تغییر رفتار یا بهبود یک وضعیت روانی را نیز وظیفه خود می‌داند، و این

بُعد نیز دقیقاً جزو دانش روان‌شناسی و وظیفه‌ی عالم روان‌شناس است. وجه آشکار بسیاری از گرایش‌های روان‌شناسی، وجه دستوری و تجویزی است. همچنین کار یک عالم اقتصادی فقط توصیف روابط منطقی میان پدیده‌های اقتصادی نیست؛ بلکه شخص زمانی عالم اقتصاد است که بتواند راه درمان بیماری‌ها و دستورالعمل نجات از گرفتاری‌های اقتصادی را نیز تجویز کند. شناخت روابط حاکم بر پدیده‌های اقتصادی به یک معنا مقدمه‌ی درمانگری و بهبود وضعیت اقتصادی است. هدف اصلی علم اقتصاد باید توسعه‌ی رفاه و تکثیر سود باشد، و این کار مستلزم توصیه و بیان دستورالعمل‌هایی است (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۵۸-۵۳).

به هر حال، نمی‌توان با این پندار که علم باید «عینیت» داشته باشد و از ارزش‌داوری بپرهیزد، روان‌شناسی، اقتصاد و دیگر علوم انسانی را از کارایی انداخت. چنین نیست که دو نوع علم اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، سیاست و امثال آن داشته باشیم: یکی توصیفی (Descriptive) و دیگری هنجاری یا توصیه‌ای (Normative)؛ بلکه هریک از توصیف و توصیه در چنین علومی، در حقیقت جزئی از حقیقت این علوم هستند. فهم، کشف، توصیف و تبیین، همگی مقدمه‌ای برای توصیه و تجویز و بیان هنجارند. حتی علم اخلاق، به‌رغم آنکه عموماً از ادبیات توصیه‌ای استفاده می‌کند، صرفاً توصیه‌ای و دستوری نیست؛ بلکه هم به توصیف رابطه‌ی میان فعل و هدف می‌پردازد و هم دستورالعمل‌های خاص را تجویز می‌کند. بنابراین علم اخلاق را صرفاً از علوم دستوری قلمداد کردن، درست نیست.

نادیده گرفتن بُعد توصیه‌ای علوم انسانی، معلول نگاهی غلط به رابطه‌ی دانش و ارزش است. برخی گمان کرده‌اند علمیت یک علم صرفاً به توصیف روابط میان پدیده‌هاست و ارزش‌داوری و ارزش‌گذاری‌ها همگی وابسته به نظام‌های ارزشی پذیرفته‌شده از سوی افراد است و نظام‌های ارزشی را نیز وابسته به سلاطین و امیال فردی یا جمعی می‌دانند! حال آنکه چنین پنداری از اساس نادرست است. چنین شکافی میان دانش و ارزش از رسوبات اندیشه‌های پوزیتیویستی است که دیرزمانی است کوس رسوایی آنها به آسمان رسیده است.

۱. تعریف علوم انسانی

پس از بیان این مقدمه، اکنون نوبت پاسخ به این پرسش‌هاست: علوم انسانی به کدام دسته از علوم گفته می‌شود؟ حدود و ثغور آنها چیست؟ چه تفاوت‌هایی با دیگر علوم دارند؟ حقیقت آن است که چستی، جایگاه، روش، موضوع و حتی غایت علوم انسانی همواره کانون بحث و گفت‌وگو بوده است و همان‌گونه که اشاره کردیم، هیچ‌گاه اجماع کاملی از سوی اندیشمندان درباره آن صورت نگرفته است. با در نظر گرفتن نکات پیش‌گفته می‌کوشیم ضمن اشاره به برخی از تعاریف مطرح شده برای علوم انسانی، دیدگاه خود را با تفصیل و دقت بیشتری در این باره توضیح دهیم.

علوم انسانی همان‌طور که از نامشان پیداست، قاعدتاً دانش‌هایی ناظر به حالات، شئون و رفتارهای «انسان»، اعم از رفتارهای فردی یا اجتماعی هستند. البته حالات و شئون انسانی گاهی از نوع حالات فیزیولوژیک و طبیعی آدمی‌اند، مانند ضربان قلب و چگونگی آن، یا گردش خون و امثال آن و گاهی از نوع حالات انسانی انسان‌اند. آنچه مورد مطالعه علوم انسانی قرار می‌گیرد، افعال و حالات و شئون نوع دوم است. از مهم‌ترین ویژگی‌های چنین افعال و حالاتی این است که از سویی اختیاری، معنادار، غایتمند و آمیخته با ارزش‌هایند و از سویی نیز کشف قانونمندی حاکم بر آنها و تفسیر و پیش‌بینی‌شان دشوار است؛ برخلاف موضوعات علوم طبیعی که اختیاری، واجد معنا و غایتمند نیستند؛ فاقد بار ارزشی‌اند و کشف قانونمندی حاکم بر آنها و پیش‌بینی وضعیت آینده‌شان به دشواری علوم انسانی نیست. همین پیچیدگی‌ها و دشواری‌های موضوع علوم انسانی به تعریف آنها نیز سرایت کرده است و موجب شده نویسندگان و محققان این عرصه در ارائه تعریفی دقیق و همگانی از علوم انسانی اختلافات فراوان داشته باشند.

۱-۱. تعریف مصداقی علوم انسانی

برخی از نویسندگان، ترجیح داده‌اند که با «تعریف به مصداق» مرز علوم انسانی و غیرانسانی را مشخص کنند؛ به این معنا که گفته‌اند منظور از علوم انسانی همین علوم است که در عرف

جوامع دانشگاهی ذیل عنوان «علوم انسانی» قرار می‌گیرند (فروند، ۱۳۷۲، ص ۳-۴؛ حسنی و علیپور، ۱۳۸۹، ص ۵۵) و مثلاً در دفترچه‌ی آزمون سراسری دانشگاه‌ها، در عرض علوم تجربی و ریاضی و زبان‌های خارجی و هنر واقع می‌شوند و کدرشته‌های فراوانی را دربر می‌گیرند. البته همگی در یک سطح نیستند. برای مثال، برخی از آنها علوم انسانی نظری و مولدند، مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد، و برخی مصرف‌کننده‌ی نظریه‌هایند مانند بانک‌داری، مدیریت و علوم تربیتی. برخی از نویسندگان، حقوق و اخلاق را نیز با این پندار که علمی اعتباری و غیرتجربی‌اند در ردیف زبان و ادبیات قرار داده و از گردونه‌ی علوم انسانی خارج دانسته‌اند! برخی نیز عرفان و اخلاق را به دلیل آنکه پیش‌بینی‌هایی تجربه‌پذیر در مورد کنش‌های انسانی به ما نمی‌دهند از دایره‌ی علوم انسانی خارج دانسته‌اند! (سروش، ۱۳۷۰، ص ۲۵). اینان تأکید فراوانی بر مسئله‌ی روش در تعریف و تمایز علوم انسانی دارند و بدون هیچ استدلال و برهانی، علوم انسانی را جزو علوم تجربی دانسته‌اند. در نتیجه، هر نوع نگاه غیرتجربی به مسائل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی را خارج از علوم انسانی قلمداد کرده‌اند و نهایتاً چنین گفته‌اند:

علوم انسانی اگر یک مشخصه دارند این است که آنها انسان‌شناسی تجربی‌اند نه انسان‌شناسی به معنای اعم کلمه. عیناً این امر در مورد علوم طبیعی هم صادق است. علوم طبیعی هم طبیعت‌شناسی‌اند، اما نه طبیعت‌شناسی فلسفی و نه طبیعت‌شناسی عرفانی، بلکه طبیعت‌شناسی تجربی (همان، ص ۱۸).

معلوم نیست این ادعا را با چه تجربه‌ای به دست آورده‌اند که علوم انسانی زمانی علوم انسانی‌اند که تنها و تنها با روش تجربی مورد بررسی قرار گیرند!

۱-۲. تعریف کارکردی

هرچند همان‌طور که اشاره شد، تعریف، امری قراردادی است و نمی‌توان بحث منطقی و عقلی درباره‌ی درستی یا نادرستی یک تعریف داشت و به تعبیر پیشینیان «لامشاحه فی الاصطلاح»؛ اما

تعریف هر چقدر واقع‌بینانه‌تر، دقیق‌تر، و کاراتر باشد، عالمانه‌تر خواهد بود. براین اساس علوم انسانی را در یک عبارت اجمالی می‌توان چنین تعریف کرد: «دانش توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی، و نهایتاً تقویت، اصلاح یا تغییر کنش‌های انسانی.» منظور از توصیف (description) همان‌گونه که پیداست، صرفاً گزارش و خبر از واقعیت است؛ بدون هیچ‌گونه تحلیل یا تعلیلی. برای مثال، وقتی می‌گوییم «۸۵ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند» صرفاً توصیف می‌کنیم.

منظور از تبیین (explanation) این است که افزون بر توصیف واقعیت، چرایی آن نیز توضیح داده شود. تبیین، بیان علت وقوع یک پدیده است. تبیین، گویا در پاسخ به پرسش از چرایی وقوع یک پدیده صورت می‌گیرد. برای مثال، گویا کسی از ما می‌پرسد «چرا ۸۵ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند؟» و ما در پاسخ، علت آن را بیان می‌کنیم. مثلاً ممکن است بگوییم «به دلیل رقابت‌های شدید انتخاباتی و توصیه و تأکید رهبران سیاسی و مذهبی و به دلیل اوضاع خاص سیاسی منطقه و جهان.» توجه به این نکته نیز مناسب است که تبیین، انواع مختلفی دارد؛ مانند تبیین‌های علّی، تفسیری، آماری و کارکردی. تفسیر (interpretation) یعنی کشف معنای نهفته در کنش‌های انسانی. در تفسیر یک کنش لازم است زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و حالات روحی کنشگر را مطالعه کنیم تا حقیقت آن کنش را بفهمیم و پیش‌بینی (prediction) نیز در حقیقت توصیف وضعیت مشاهده‌نشده آینده است. پیش‌بینی را به یک معنا می‌توان زاییده و مولود تبیین دانست. به هر میزان که تبیین دقیق‌تر، واقع‌بینانه‌تر و فراگیرتر باشد، پیش‌بینی نیز صائب‌تر و محتمل‌الوقوع‌تر خواهد بود.

منظور از «کنش» در این تعریف، اعم از اصطلاح رایج آن است. اصطلاح رایج کنش، اولاً ناظر به افعال بیرونی و ظاهری و محسوس انسان است و نه افعال باطنی و یا حالات درونی او و ثانیاً در مقابل «واکنش» است؛ اما در اصطلاح موردنظر ما، هم شامل حالات درونی و جوانحی می‌شود و هم شامل واکنش‌ها. همچنین موضوع علوم انسانی، بر اساس تعریف برگزیده، روابط و تعاملات انسان با محیط‌زیست را نیز دربر می‌گیرد. این نوع کنش‌ها نیز از کنش‌های انسانی

قابل بحث در علوم انسانی به‌شمار می‌روند.

در عین حال، در این تعریف نه موضوع چندان شفاف بیان گشته است، نه اشاره‌ای به غایت و هدف این علوم شده، نه روش آنها مورد توجه قرار گرفته و نه فواید و کارکردهای علوم انسانی بیان شده است. در ادامه تلاش می‌کنیم که همه این ابعاد را روشن کنیم.

۲. ویژگی‌های موضوع علوم انسانی

علوم انسانی درباره‌ی کنش‌های انسانی، علل و عوامل شکل‌گیری آنها، پیامدها و آثار آنها و پیش‌بینی و کنترل آنها بحث می‌کنند. این موضوع در مقایسه با موضوع علوم طبیعی، دارای ویژگی‌هایی است که علوم انسانی را از علوم دیگر متمایز می‌سازد. با توجه به اینکه ساختار هر علم تا حد بسیاری وابسته به موضوع آن علم است و همچنین حل مسائل و انتخاب روش یا روش‌های یک علم، وابسته به شناخت ویژگی‌های اختصاصی موضوع آن است، در اینجا به اهم ویژگی‌های موضوع علوم انسانی اشاره می‌کنیم (ر.ک: بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۷۸-۸۴؛ پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۲۴-۲۸):

۲-۱. جزو فعالیت‌های انسانی انسان بودن

منظور از «کنش‌های انسان» کنش‌های انسانی انسان است نه همه‌ی کنش‌هایی که از انسان صادر می‌شوند. برای مثال، جهاز هاضمه، غذیه، دافعه یا دستگاه تنفسی انسان، کنش‌هایی را انجام می‌دهند؛ اما این نوع کنش‌ها را کنش‌های انسانی انسان نمی‌دانیم. اینها از کنش‌های زیستی و فیزیولوژیک آدمی‌اند؛ اختصاصی به انسان بما هو انسان ندارند؛ بلکه کنش انسان بما هو حیوان یا موجود زنده به‌شمار می‌روند. همه‌ی موضوعاتی که از حیطة اراده و آگاهی ما خارج‌اند، از حیطة علوم انسانی نیز خارج‌اند. به همین دلیل، موجودات طبیعی نیز از دایرة علوم انسانی خارج‌اند؛ زیرا وجود و تحقق آنها وابسته به اراده و آگاهی ما نیست. البته استفاده‌هایی که ما از آنها می‌کنیم، و تصرفی که در آنها انجام می‌دهیم، جزء کنش‌های انسانی است و به همین دلیل، محکوم احکام علوم انسانی می‌شوند.

با توجه به موضوع علوم انسانی، دانسته می‌شود که دانش‌هایی همچون فلسفه و الهیات، به‌رغم تلقی عمومی، جزو علوم انسانی به‌شمار نمی‌روند؛ زیرا موضوع فلسفه و الهیات جزو کنش‌های انسانی نیستند. فلسفه به معنای متعارف، از احکام عام هستی بحث می‌کند و قواعد و قوانین کلی حاکم بر همه هستی را مورد بحث قرار می‌دهد؛ درحالی‌که علوم انسانی از هستی‌های خاص بحث می‌کنند؛ هستی‌هایی که تحقق آنها وابسته به خواست و اراده آدمی است. البته موضوع علوم انسانی نیز همچون همه موجودات دیگر محکوم قوانین و قواعد فلسفی است؛ اما خود آن موضوعات مستقیماً خارج از مباحث فلسفی اند (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۲۹-۳۲). نیز مباحثی همچون خداشناسی، وحی‌شناسی و معادشناسی، هرچند از این جهت که از عوامل شکل‌دهنده کنش‌های انسانی و تأثیرگذار بر آنها هستند، در علوم انسانی باید مورد توجه قرار گیرند، اما تحلیل حقیقت این امور و بحث‌های مفصل درباره آنها از حیطه علوم انسانی خارج است.

۲-۲. وابستگی به آگاهی، اراده و اختیار

ریچارد تیلور می‌گوید: «برخلاف علم طبیعت، علم اجتماع از اشیای مستقل از فاعل سخن نمی‌گوید؛ بلکه از اموری سخن می‌گوید که از حیثی قائم به آگاهی فاعل از خویش اند» (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۳۹۱؛ تیلور، ۱۹۸۵، ص ۹۸). بر اساس تعریفی که از علوم انسانی ارائه دادیم، نقش آگاهی و معرفت در شکل‌گیری موضوع آنها کاملاً نمایان است. کنش انسانی مورد مطالعه در علوم انسانی، کنش آگاهانه است. توضیح آنکه بعضی امور مانند گردش زمین به دور خورشید، یا جذب نور توسط سیاه‌چاله‌های فضایی، یا شکل‌گیری گردباد، اساساً ارتباطی با کنش انسانی ندارند. آگاهی یا جهل ما نسبت به آنها هیچ نقشی در آنها ایفا نمی‌کند و به همین دلیل، مورد مطالعه علوم انسانی نیستند؛ اما برخی دیگر از امور همچون تولید، توزیع، ارتباط با دیگران، و مشارکت در امور اجتماعی کنش‌هایی انسانی‌اند. این نوع کنش‌ها نیز در یک نگاه به دو دسته تقسیم می‌شوند: کنش‌های آگاهانه و کنش‌های ناآگاهانه. منظور از کنش‌های آگاهانه، کنش‌هایی است که به آگاهی و شناخت انسان وابسته‌اند؛ به این معنا که هر زمان آگاهی خود را درباره آنها از

دست بدهیم، آن کنش نیز از ما صادر نمی‌شود؛ مانند سخن گفتن، نوشتن، خواندن و درس دادن. صدور چنین کنش‌هایی وابستگی تامی به اراده انسانی دارد؛ برخلاف کنش‌هایی همچون گردش خون، ضربان قلب، فعالیت دستگاه گوارش و رشد مو و قد که ارادی نیستند. ما چه اراده کنیم چه نکنیم، خون در رگ‌های ما در جریان است. چه بخواهیم و چه نخواهیم قلب ما در حال ضربان است. اراده کنیم یا اراده نکنیم، دستگاه گوارش ما مشغول فعالیت است. به همین دلیل، این نوع کنش‌ها از جمله کنش‌های مورد مطالعه علوم انسانی نیستند.

البته پژوهشگر علوم انسانی ممکن است به صورت استطرادی و تبعی به بررسی کنش‌های ناآگاهانه و غیرارادی انسان نیز بپردازد؛ اما آنچه مورد مطالعه مستقیم و اصیل او قرار می‌گیرد، کنش‌های آگاهانه و ارادی است. مطالعه درباره سطح هوش، غرایز و عواطف انسانی، حافظه و ذهن در روان‌شناسی از این قبیل مطالعات است. این نوع بررسی‌ها به منظور تحلیل علل و عوامل شکل‌گیری کنش‌های درونی و بیرونی انسان یا کنش‌های فردی و اجتماعی او صورت می‌گیرند. گفتنی است که وابستگی کنش انسانی به اختیار و آگاهی و اراده او، مستلزم این نیست که هیچ نوع قانونی از رفتارهای انسانی قابل استنباط و استخراج نباشد و هیچ حکم کلی مطمئنی درباره رفتارهای فردی یا جمعی آدمیان نتوان داد؛ بلکه این وابستگی به ما نشان می‌دهد که موضوع مطالعات علوم انسانی، موضوعی سهل و ساده نیست. نباید نگاه ماشینی و ربات‌وار به آدمی و رفتارهای او داشت. نمی‌توان بر اساس داده‌های ظاهری و فرمول‌های تجربی صرف، قانونمندی‌ها و نظم‌های کلی کنش‌های انسانی را به دست آورد. استخراج و کشف قانون از پدیده‌هایی بی‌جان و بی‌اختیار و بی‌اراده، در مقایسه با استخراج قانون از کنش‌های ارادی و اختیاری و آگاهانه، کاری بس ساده‌تر و سهل‌الوصول‌تر است. ابزارهای چنین کشف و استخراجی نیز چندان پیچیده نیستند؛ اما به دلیل وجود همین عناصر در کنش‌های انسانی، ابزار کشف قوانین انسانی به این سادگی نیست. تنها با صرف مشاهده مشابهت‌هایی در رفتارهای انسان‌های خاص نمی‌توان قانون رفتار انسانی را کشف کرد. عنصر اختیار و اراده و وابستگی کنش‌های انسانی به فرهنگ و محیط موجب می‌شود که یک محقق هرگز به مشابهت‌های ظاهری

میان کنش‌های انسانی دلخوش نباشد. چه‌بسا در باطنِ چنان مشابهت‌هایی، اختلافاتی عمیق و معنادار نهفته باشد.

صدور و تحقق کنش‌های اختیاری انسانی وابسته به توانایی‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های اوست. برای مثال، کنشی همچون رأی دادن در صورتی محقق می‌شود که توانایی و امکان انجام آن را داشته باشیم؛ چگونگی تحقق مقدمات چنین کنشی را بدانیم؛ فواید و منافی از انجام آن در نظر بگیریم و همچنین انجام آن را بر کنش‌های متزاحم دیگری که در آن زمان مقرر امکان تحقق دارند، ترجیح دهیم. میزان گرایش به انجام چنین کاری در گرو میزان آگاهی از منافع و مصالح و فواید آن است. هر چقدر از فواید چنین مشارکتی در امور سیاسی آگاه باشیم، به همان میزان نسبت به انجام آن گرایش خواهیم داشت و به همان میزان به هنگام تزاحم با دیگر کنش‌ها، انجام آن را ترجیح می‌دهیم. براین اساس برای تحلیل و پیش‌بینی و کنترل کنش‌های انسانی، صرفاً نباید به بعد بیرونی این کنش‌ها پرداخت. رابطه آنها و تأثیرپذیری‌شان از گرایش‌ها و بینش‌ها را نیز باید مورد توجه قرار داد و برای ایجاد هر گونه تغییری در کنش‌های انسانی حتماً باید به عوامل شکل‌دهنده آنها، یعنی گرایش‌ها و بینش‌ها توجهی ویژه داشت.

۲-۳. وابستگی به نیازها

یکی از مشهورترین الگوهای «تبیین» در علوم طبیعی که به اعتقاد برخی از اندیشمندان غربی باید در علوم انسانی نیز از همین الگو استفاده کرد، الگوی «قانون فراگیر» است. جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، پل اُپنهایم (۱۸۸۵-۱۹۷۷)، کارل همپل (۱۹۰۵-۱۹۹۷) و برخی دیگر از فیلسوفان علم معتقدند که الگوی تبیین در همه دانش‌ها، اعم از طبیعی یا انسانی، منحصر در الگوی قانون فراگیر است. منظور از قانون فراگیر این است که «هر گاه حادثه‌ای را تحت شمول قانونی طبیعی مندرج سازیم و به عبارت دیگر، نشان دهیم که حادثه‌ای موافق با نظمی طبیعی و عام رخ داده است، آن را تبیین کرده‌ایم» (کیم، ۱۳۸۸، ص ۵۷). برخی از محققان داخلی نیز همین نظریه را پذیرفته و تنها الگوی تبیین را الگوی قانون فراگیر دانسته‌اند (بستان‌وهمکاران، ۱۳۸۴، ص ۷۲-۷۳).

اما توجه به این خصیصه مهم علوم انسانی که برخلاف علوم طبیعی، وابسته به نیازها و اقتضائات اجتماعی و فردی‌اند، موجب می‌شود در به‌کارگیری این الگوی تبیین در این حوزه علمی، قدری حساب‌شده‌تر عمل کنیم. با توجه به تنوع نیازهای افراد و جوامع و اختلافاتی که در این زمینه وجود دارد، معلوم نیست که علوم انسانی تولیدشده توسط اندیشمندان یک جامعه، به کار درمان مشکلات و بیماری‌های جامعه دیگر بیانند. علوم انسانی تولیدشده توسط غربیان، ناظر به نیازهای انسان غربی‌اند و نه همه انسان‌ها. ناظر به نیازهای انسان و جامعه سکولارند و نه انسان و جامعه دینی. به همین دلیل، نمی‌توان با تمسک به الگوی قانون فراگیر، مدعی شد هر قانونی که درباره کنش‌های انسانی کشف شود، فراگیر و همه‌جایی و همه‌مکانی است. البته اگر قانونی با توجه به همه نیازها و اقتضائات مکانی و زمانی و فرهنگی کشف شود، در آن صورت با حفظ آن شرایط و اقتضائات، فراگیر خواهد بود.

۲-۴. وابستگی به موقعیت‌های زمانی و مکانی

کنش‌های انسانی مورد مطالعه علوم انسانی متناسب با شرایط مکانی و زمانی مختلف، ممکن است متغیر شوند؛ زیرا کنش‌های انسانی، آگاهانه و ارادی هستند و به منظور دستیابی به اهداف خاصی انجام می‌گیرند. برای مثال، رفتار انسان در موقعیتی که می‌پندارد کسی از رفتار او سوءاستفاده می‌کند با رفتارهای او در شرایط عادی متفاوت است. وقتی که می‌دانیم فعالیت‌های ما توسط فرد یا افراد خاصی کنترل می‌شود، متفاوت با شرایط عادی رفتار می‌کنیم. برخلاف موضوعات طبیعی، آنها همواره به یک شکل و یک حالت در برابر محققان قرار می‌گیرند. مؤمن یا کافر بودن محقق واکنشی در سنگ و آب و زمین و آسمان بر نمی‌انگیزد؛ همان‌گونه که انگلیسی بودن یا ایرانی بودن او، ستمگر یا ستم‌دیده بودن او، استعمارگر یا خیرخواه بودن او، موجب تغییر حالات و رفتارهای آنها نمی‌شود؛ اما کنش‌های انسانی از چنین اموری کاملاً تأثیر می‌پذیرند. رفتارهای آدمیان در همه جا و نسبت به همه کس و در همه زمان‌ها یکسان نیستند؛ بلکه به شدت متأثر از شرایط محیطی و زمانی و مکانی‌اند. در نتیجه، قوانین ناظر به طبیعت ظاهراً

کاربرد فرازمانی و فرامکانی و فرامحیطی دارند؛ به همین دلیل، قوانین ناظر به موضوعات طبیعی با لحاظ شرایط، واقعاً تعمیم‌پذیرند؛ یعنی می‌توان با اطمینان گفت که در شرایط و اوضاع و احوال مشابه، امور مشابهی رخ خواهد داد؛ اما قوانین مستخرج از کنش‌های انسانی، وابسته به زمان و مکان و محیط‌اند و همچون قوانین طبیعی، قابلیت تعمیم ندارند (پوپر، ۱۹۵۷، ص ۸۷). بنابراین یکسان دانستن مطالعات انسانی با مطالعات طبیعی، بسیار ساده‌لوحانه است. البته این سخن به معنای پذیرش نسبیت معرفت در علوم انسانی نیست. نسبیت مذموم به معنای سلیقه‌ای و ذوقی بودن یا قراردادی و اعتباری محض بودن آموزه‌هاست که سخنی نادرست و نامعقول است؛ اما نسبیت ناظر به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی هیچ منافاتی با واقع‌گرایی ندارد (شریفی، ۱۳۸۵، ص ۹۰-۹۲). سخن در این است که واقعیت‌های ناظر به کنش‌های انسانی را نمی‌توان و نمی‌باید بر اساس واقعیت‌های ناظر به کنش‌های طبیعی بررسی کرد.

۲-۵. وابستگی به فرهنگ

علوم انسانی، برخلاف علوم طبیعی و علوم پایه، تا حد بسیاری وابسته به جهان‌بینی و ایدئولوژی پذیرفته‌شده محققان هستند. اساساً علوم انسانی علمی «تابع» و «وابسته»‌اند و وابستگی تام به دیدگاه‌های معرفت‌شناختی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی، خداشناختی و ارزش‌شناختی عالمان دارند.

این ویژگی، نه فقط ناظر به مقام گردآوری، بلکه ناظر به مقام داوری نیز هست. بنابراین نمی‌توان با توجه به تفاوت مقام گردآوری و داوری چنین پنداشت که وابستگی به فرهنگ و جهان‌بینی و ایدئولوژی فقط در مرحله گردآوری است و نه در مرحله داوری. هم کنش‌های انسانی متأثر از وابستگی‌های فرهنگی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی آنان است و هم داوری درباره آنها و برنامه‌ریزی برای تقویت، تغییر یا مهارشان متأثر از باورها و ارزش‌های پذیرفته‌شده پژوهشگران است. طبیعتاً هر گونه انحرافی در جهان‌بینی و ایدئولوژی، به انحراف در توصیف‌ها و توصیه‌های ناظر به کنش‌های انسانی خواهد انجامید. آیا یک پژوهشگر معتقد به

ارزش‌های الهی می‌تواند هدف خود را تقویت لذت‌جویی‌های حیوانی و منفعت‌طلبی‌های نفسانی افراد و جوامع قرار دهد؟ آیا یک پژوهشگر معتقد به خدا می‌تواند برای تثبیت کنش‌های متأثر از باورهای الحادی راهکار ارائه دهد؟ آیا نگاه یک روان‌شناس یا جامعه‌شناس سکولار و یک روان‌شناس یا جامعه‌شناس دیندار به تحلیل مسئله «روابط جنسی آزاد میان زنان و مردان» یکسان است؟ آیا راهکارهای یک روان‌شناس ملحد و یک روان‌شناس موحد برای درمان اضطراب و دلهره یکسان است؟ مسلماً پاسخ همه این پرسش‌ها، منفی است.

۲-۶. تأثیرپذیری از پیامدها

کنش‌های انسانی به دلیل اختیاری و آگاهانه بودن، تا حد بسیاری متأثر از پیامدهای احتمالی خود هستند؛ یعنی انتخاب برخی از فعالیت‌ها به دلیل پیامدهای خوشایندی است که کنشگر توقع وقوع آنها را دارد و پرهیز از برخی کنش‌ها نیز معلول ترس از وقوع پیامدهای ناخوشایند و نامطلوبی است که کنشگر از وقوعشان می‌ترسد؛ حتی اگر این توقع یا ترس، موهوم و غیرواقعی باشند. شاید به همین دلیل است که برخی از محققان «پیش‌بینی» را که یکی از ارکان مهم تحقیق علمی است، در علوم انسانی ناممکن دانسته و گفته‌اند پیش‌بینی در علوم انسانی تنها از راه «پیش‌گویی» ممکن است (مرتون، ۱۹۵۷).

به همین دلیل، وقتی نتایج احتمالی یک کنش انسانی یا اجتماعی توسط پژوهشگر علوم انسانی اعلام می‌شود، به احتمال بسیار بر کنش افراد تأثیر می‌گذارد و ممکن است افراد از انجام آن فعالیت پرهیزند و یا در انجام آن شتاب کنند (پوپر، ۱۹۵۷، ص ۱۳-۱۴). وقتی رکود اقتصادی توسط اقتصاددانان پیش‌بینی می‌شود، به احتمال فراوان بر فعالیت افراد و بنگاه‌های اقتصادی اثر می‌گذارد و ممکن است همین پیش‌بینی، عامل اصلی رکود شود و نه عوامل واقعی. همچنین زمانی که اقتصاددانان ورشکستگی یک بانک را پیش‌بینی می‌کنند، به احتمال فراوان این پیش‌بینی موجب ورشکستگی زودهنگام آن خواهد شد؛ زیرا سرمایه، موجودی بسیار ترسو و فرار است و سرمایه‌گذاران به سرعت برای خارج کردن سرمایه‌های خود از آن بانک، اقدام می‌کنند. به همین

ویژگی‌های موضوع علوم انسانی و دلالت‌های روش‌شناسانه و غایت‌شناسانه آنها □ ۹۷

ترتیب هنگامی که جامعه‌شناسان وقوع یک انقلاب یا شورش اجتماعی را پیش‌بینی می‌کنند، معمولاً تدابیر محافظتی و امنیتی سخت‌گیرانه‌ای توسط حاکمان و مسئولان جامعه اعمال می‌شود و حاکمان عاقل، در زدودن علل و عوامل آن شورش یا انقلاب تلاش می‌کنند و همین پیش‌بینی شورش، خود می‌تواند به عامل مهمی برای ثبات اجتماعی تبدیل شود!

این مسئله، دشواری بررسی و پژوهش در علوم انسانی را نشان می‌دهد. معلوم می‌شود موضوع علوم انسانی را نباید همچون موضوعات علوم طبیعی خنثا و بی‌اراده در نظر گرفت. علل و عوامل آشکار و نهان فراوانی در شکل‌گیری کنش‌های انسانی نقش دارند که هم فهم آنها و هم داوری درباره کنش انسانی را پیچیده‌تر و چندوجهی می‌کنند. استفاده از یک روش خشک و بی‌روح به نام روش تجربی برای داوری درباره کنش‌های انسانی و فهم علل و عوامل آنها و یا پیامدهای آنها، ممکن است ما را از فهم حقیقت این کنش‌ها غافل کند.

۲-۷. هدفمندی کنش‌های انسانی

انسان موجودی هدفمند است. اصولاً کنش‌های اختیاری او برای دستیابی به هدفی انجام می‌گیرند. حتی رفتارهایی که در ظاهر، لغو و بی‌هدف تلقی می‌شوند، در باطن به دنبال دستیابی به هدفی صورت می‌گیرند. به تعبیر آیت‌الله مصباح:

تصمیم بر انجام دادن کار، متوقف بر شوقی است که اصالتاً به نتیجه کار و بالتبع به خود آن تعلق می‌گیرد و حصول شوق مشروط به تصور کار و نتیجه آن و تصدیق به مطلوبیت نتیجه است و چون نتیجه کار، مطلوب بالاصاله است (در مقابل خود کار که مطلوب بالتبع است)، از این رو آن را «غایت» و علم و محبت به آن را «علت غایی» می‌نامند. بر این اساس برای انجام یافتن فعل اختیاری، علت دیگری به نام «علت غایی» اثبات می‌شود (مصباح، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۳).

بر این اساس کنش‌های به ظاهر یکسان، ممکن است با اهداف متفاوتی صورت گیرند. برای مثال، رأی دادن به عنوان کنشی اجتماعی، ممکن است به قصد افزایش اقتدار ملی صورت گیرد؛ ممکن

است با هدف انتخاب فردی شایسته باشد؛ ممکن است به انگیزه پیروزی حزب مورد علاقه فرد صورت گیرد و یا ممکن است به قصد عمل به یک وظیفه دینی و شرعی انجام پذیرد. بنابراین هرچند ظاهر این کنش یکی است، باطن آن بسیار متفاوت است. همین مسئله بر دشواری موضوع و مطالعات علوم انسانی می‌افزاید.

۲-۸. معنادار بودن

کنش‌های انسانی مورد مطالعه علوم انسانی، کنش‌هایی معنادارند؛ یعنی پوسته‌ای دارند و مغزی؛ جسمی دارند و روحی؛ ظاهری دارند و باطنی. حقیقت این کنش‌ها را به صرف توجه به پوسته و ظاهر آنها نمی‌توان شناخت. باید به مغز و باطن آنها توجه کرد. کنش‌های انسانی به منظور تحقق آن معنا و روح انجام می‌گیرند. برای مثال، شخصی را در نظر بگیرید که برگه‌ای را داخل صندوق می‌اندازد. پوسته و ظاهر این رفتار همین است که یک برگه خاص داخل جعبه‌ای افکنده می‌شود؛ اما باطن آن چیزی است به نام رأی دادن، انتخاب کردن و تعیین سرنوشت خود. همچنین کسی که هنگام برخورد با فردی دیگر دستش را روی سینه‌اش می‌گذارد، ظاهر کار همین حرکت بدنی خاص است؛ اما باطن و مغز آن، احترام گزاردن به طرف مقابل است. علت غایی آن کنش، همین معناست. بدون فهم آن معنا، تبیین چنین فعالیتی تقریباً امری خنده‌دار می‌شود.

این در حالی است که موضوع مورد مطالعه علوم طبیعی و تجربی، فاقد چنین خصلتی است. حرکت سیارات و گردش زمین به دور خورشید یا کنش‌های طبیعی انسان مانند جذب و هضم و دفع، اموری «معنادار» به معنای موردنظر نیستند؛ یعنی ظاهر و باطن آنها یکسان است. البته این سخن بدان معنا نیست که موجودات طبیعی حاوی پیام‌های معنوی و الهی نیستند. چه آنکه بر اساس جهان‌بینی قرآنی، همه موجودات دارای نوعی از هوشمندی و خدانشناسی هستند. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (اسراء: ۴۴)؛ بلکه منظور آن است که در مقایسه با کنش‌های انسانی، کنایه و رمز و استعاره در کنش‌های طبیعی معنا ندارد. به همین

دلیل، «توصیف» (description) به منزله نخستین مرحله از شناخت علمی در علوم طبیعی، بسیار شفاف و روشن است؛ اما در علوم انسانی که ناظر به کنش‌های انسانی‌اند، حتی توصیف دقیقی موضوع، کار ساده‌ای نیست. با ابزارهای تجربی و حسی نمی‌توان حقیقت کنش انسانی را توصیف کرد. توجه به این حقیقت موجب می‌شود در به‌کارگیری روش‌های علوم طبیعی برای تحلیل موضوعات علوم انسانی با احتیاط بیشتری برخورد کنیم.

ژوزف آرتور کنت دوگوبینو (۱۸۸۲-۱۸۱۶)، یکی از شرق‌شناسان نامدار اروپایی که روی هم‌رفته در دوران قاجار حدود پنج سال در ایران حضور داشته است، همین ظواهر رفتار ایرانی‌ها را دیده بود که مردم ایران را مردمی عجیب و غریب توصیف می‌کرد و می‌گفت در هیچ کجای دنیا چنین عجایبی را ندیده است؛ زیرا ایرانی‌ها که به هم می‌رسند از احوال بینی همدیگر و فریبهی و لاغری آن پرس‌وجو می‌کنند! (دوگوبینو، بی‌تا، ص ۱۲-۱۳). این بیچاره متوجه نشده بود که «دماغت چاقه» یک اصطلاح است که نباید تحت‌اللفظی آن را معنا کرد. دماغ در این اصطلاح به معنای «حال» است نه «بینی» و «چاق» در اینجا به معنا «خوب و خوش» است و نه «فربه»!

۲-۹. اعتباری بودن موضوع

یکی دیگر از ویژگی‌های موضوع علوم انسانی این است که کنش‌های انسانی مورد مطالعه علوم انسانی، اغلب از سنخ کنش‌های اعتباری و انتزاعی‌اند. زیست اجتماعی آدمیان، زیستی مشحون از اعتباریات است. علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید: «مفاهیم اعتباری که انسان اجتماعی امروزه از قالب ذهن خود درآورده به اندازه‌ای زیاد است که شاید تمیز و طبقه‌بندی و شمردن آنها بالاتر از توانایی فکر بوده باشد؛ اگرچه همه آنها ساخته فکر و اندیشه می‌باشند» (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴۴۴). زبان، مالکیت، ازدواج، معاملات، شئون اجتماعی، ریاست و مرئوسیت، روابط سیاسی و اقتصادی و امثال آن همگی از سنخ اعتباریات‌اند. اساساً فهم کنش انسانی و اجتماعی، بدون فهم اعتباریات انسانی و اجتماعی امکان‌پذیر نیست. پیتر وینچ (۱۹۲۶-۱۹۹۷)، از بنیان‌گذاران و مدافعان مکتب تفسیری و تفهیمی، در این باره می‌گوید:

پیوند میان مفاهیم و بافت [اجتماعی]، پیوندی درونی است. مفهوم، معنای خود را از نقشی که در نظام فکری ایفا می‌کند، به دست می‌آورد... وقتی «اشیای» مورد بحث فقط جسمانی باشند، معیارهایی که بدان‌ها متوسل می‌شویم، بدون شک معیارهایی مشاهده‌گر خواهند بود؛ ولی موقعی که با «اشیای» فکری (یا در واقع، هر گونه «اشیای» اجتماعی) سروکار داریم، وضع فرق می‌کند؛ زیرا فکری یا اجتماعی بودنِ خصوصیت آن اشیا - در مقابل جسمانی بودن - کاملاً بستگی دارد به تعلق آنها، به صورتی خاص، به یک نظام فکری و یا شیوه زندگی. تنها با اشاره به معیارهای حاکم بر نظام فکری و یا شیوه زندگی است که آنها به عنوان حوادث فکری و یا اجتماعی موجودیت پیدا می‌کنند (وینچ، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱-۱۰۳).

برخی گمان کرده‌اند اعتبارات اجتماعی اموری بی‌منا و بی‌ریشه و در نتیجه کاملاً سلیقه‌ای و نسبی و قراردادی محض‌اند. به همین دلیل، علوم انسانی را در مقایسه با علوم طبیعی بسیار کم‌ارزش دانسته‌اند. علوم طبیعی را ناظر به واقعیات و کشف روابط علی پنداشته‌اند، اما علوم انسانی را ناظر به اعتباریات و جعلیات و کشف قراردادهای این نگاهی سطحی و نادرست به اعتبارات اجتماعی است. اعتبارات اجتماعی و انسانی هرچند تابع نیازهای زیستی و عوامل محیطی‌اند و با تغییر آنها تغییر می‌پذیرند، ریشه در واقعیت دارند. فهم آنها و کشف واقعیت چنین اعتباراتی کاری است که یک اندیشمند اصیل باید انجام دهد (شریفی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۷-۱۷۶).

۲-۱۰. پیچیدگی موضوع

با توجه به مطالب پیش‌گفته، دانسته می‌شود که موضوع علوم انسانی، در مقایسه با علوم طبیعی، از پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است. کنش‌های انسانی، وصف موجودی پیچیده، ناشناخته و بسیار هوشمند به نام انسان‌اند. این کنش‌ها کاملاً به حالات روحی و روانی او و امر بسیار پیچیده‌ای به نام انگیزه و نیت وابسته‌اند و متأثر از دریایی از ایده‌ها، باورها، ارزش‌ها و هنجارها هستند (برگر و لاکمن، ۱۹۶۶). نمی‌توان به شکل صوری و مصنوعی کنش انسانی را از حالات

روحی و روانی او و از نیت و انگیزه او جدا کرد و در محیط آزمایشگاهی مورد مطالعه قرار داد. برخی از نویسندگان، تلاش دارند موضوع مورد بررسی علوم انسانی را بسیار ساده و سطحی جلوه دهند و با بیان اینکه ما در علوم انسانی با انسان متعارف و معمولی سروکار داریم و نه با انسان فلسفی یا مذهبی یا عرفانی، می‌کوشند ابعاد فلسفی و مذهبی و عرفانی شناخت انسان را از حوزه مطالعات علوم انسانی خارج کنند (سروش، ۱۳۷۰، ص ۷-۱۲). این تلقی از موضوع علوم انسانی مسبوق به این پیش‌فرض نادرست است که تنها روش پذیرفته برای بررسی کنش انسانی را روش تجربی دانسته و هر نوع بررسی‌ای را که خارج از روش تجربی باشد، غیرعلمی پنداشته‌اند. چگونه می‌توان پذیرفت که بررسی رفتارهای انسانی هیچ ربطی به اعتقاد به روح یا نفس مجرد یا عدم اعتقاد به آن ندارد. آیا چنین اعتقادی هیچ تأثیری در بررسی کنش‌های انسانی ندارد؟ درست است که انسان‌شناسی علوم انسانی یک انسان‌شناسی فراگیر و دربرگیرنده همهٔ وجوه و شئون وجود انسانی نیست؛ اما آیا می‌توان به این بهانه، با تصلب بر انحصار روش‌شناسی آن در روش تجربی، آن را در حد توصیف و تبیین یک لایهٔ سطحی از کنش‌های انسانی خلاصه کرد؟

۳. روش علوم انسانی

برخی از نویسندگان به دلیل تأثیرپذیری از فضای تفکرات پوزیتیویستی و دلبستگی شدید به روش تجربی، اصرار عجیبی بر افزودن قید «با روش تجربی» بر تعریف علوم انسانی دارند، و هر نوع مطالعهٔ کنش‌های انسانی را که از راهی غیر از تجربه صورت گیرد، خارج از علوم انسانی دانسته‌اند! به تعبیر دیگر، علوم انسانی را معادل «رفتارشناسی تجربی» تعریف کرده و آن را در تقابل با «رفتارشناسی فلسفی»، «رفتارشناسی دینی» و «رفتارشناسی عرفانی» انگاشته‌اند. حتی وقتی خواسته‌اند از راه «غایت» علوم انسانی را تعریف کنند، غایات تجربی و مشاهده‌پذیر را مورد توجه قرار داده‌اند و هدف علوم انسانی را ارائهٔ پیش‌بینی‌های تجربه‌پذیر دربارهٔ رفتارهای انسان دانسته‌اند (سروش، ۱۳۷۰، ص ۲۴-۲۵).

البته اینکه ما در کنار رفتارشناسی‌های فلسفی، دینی و عرفانی، نوعی دیگر از رفتارشناسی با عنوان رفتارشناسی تجربی داشته باشیم، نه تنها مشکلی ندارد که مطلوب و سودمند نیز خواهد بود؛ اما منحصر کردن علوم انسانی و مطالعات انسانی در رفتارشناسی تجربی، نمی‌تواند هیچ دلیلی جز پذیرش روش‌شناسی پوزیتیویستی و ایدئولوژی سکولاریستی و اومانستی داشته باشد.

ویژگی‌هایی که برای موضوع مورد مطالعه علوم انسانی، یعنی کنش‌های انسانی بیان شد، نشان می‌دهد که نمی‌توان علوم انسانی را لزوماً و صرفاً با روش علوم طبیعی مطالعه کرد. پیچیدگی‌های کنش انسانی و علل و عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری آن و وابستگی شدید آن به جهان‌بینی، ایدئولوژی، شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی، مقتضی توجهی ویژه‌تر به روش این علوم است. البته به این مسئله توجه داریم که صرف تفاوت دو موضوع منطقیاً مستلزم نیازمندی به دو شیوه متفاوت برای بررسی نیست. همان‌طور که تفاوت سنگ و آب یا زمین و دیگر سیارات و ستاره‌ها مستلزم آن نیست که روش علمی بررسی هر کدام، کاملاً متفاوت با دیگری باشد. زمین‌شناسی کاملاً با نجوم متفاوت نیست. ساختار آنها و روش آنها تا اندازه فراوانی مشابهت دارد. همچنین برخلاف گمان برخی نویسندگان (سروش، ۱۳۷۰، ص ۱۰۵-۱۰۶)، پیچیده دانستن موضوع مطالعات علوم انسانی برای اثبات «قانون‌ناپذیری رفتار انسانی» نیست؛ اما گاه این تفاوت‌ها به اندازه‌ای است که نمی‌توان به روشی واحد برای بررسی آنها بسنده کرد. موضوعات پیچیده و چندوجهی را بهتر است با روش‌های دقیق‌تر و چندوجهی مطالعه کنیم؛ وگرنه ممکن است از حقیقت دور بمانیم.

۴. هدف نهایی علوم انسانی

همان‌طور که گفته شد، علوم انسانی به مطالعه کنش‌های انسانی انسان می‌پردازند. این نوع کنش‌ها نیز به دلیل آگاهانه و اختیاری بودن، ممکن است اهداف طولی پرشماری را دنبال کنند. کنش اختیاری و آگاهانه، یعنی کنشی که وابسته به اراده و خواست و آگاهی کنشگر است؛ یعنی حتی اگر همه علل و عوامل بیرونی تحقق آن فراهم باشند، اما اراده و خواست کنشگر به آن تعلق

نگیرد، محقق نمی‌شود. تعلق خواست و اراده کنشگر به یک فعل نیز معلول مطلوبیت چیز دیگری است که به آن هدف یا غایت گفته می‌شود. «هدف» یعنی آنچه کنشگر، فعل ارادی و اختیاری خود را برای دستیابی به آن انجام می‌دهد. البته آن هدف نیز ممکن است خودش معلول هدف یا اهداف دیگری باشد؛ اما این سلسله اهداف تا بی‌نهایت نمی‌تواند تداوم یابد، چه در آن صورت اساساً فعلی از انسان صادر نخواهد شد. در تحلیل‌های فلسفی و روان‌شناختی به این نتیجه می‌رسیم که هدف غایی همه کنش‌های انسانی «حب ذات» است. حب ذات موجب می‌شود کنش‌های انسانی با دو انگیزه اصلی صورت گیرند: «نشان دادن آثار و توانمندی‌های خود» و «رفع نقص و کامل‌تر شدن خود» (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۱۰۰-۱۰۲).

انگیزه عمومی تحصیل همه علوم، اعم از علوم طبیعی یا انسانی و دینی یا غیردینی، کسب و گسترش آگاهی انسان است؛ اما این انگیزه خود مسبوق به انگیزه‌ها و اهدافی دیگر است که مقصود نهایی انسان دستیابی به آنهاست. برخی از نویسندگان گفته‌اند: «هدف علوم انسانی درک منطقی رفتار انسان است» (دلاور، ۱۳۷۴، ص ۱۹). همین نویسنده در چند سطر بعد چنین اظهار داشته است که «هدف علوم انسانی مشاهده و درک الگوهای کلی رویدادها و روابط بین آنهاست» (همان، ص ۲۰)؛ اما روشن است که درک نظم‌های کلی و قوانین حاکم بر رفتار انسانی را نمی‌توان هدف غایی و غایت اصلی علوم انسانی دانست؛ زیرا اگر از همین نویسنده پرسیده شود که چرا می‌خواهیم به درکی منطقی از رفتار انسان برسیم و یا چرا می‌خواهیم الگوهای کلی و نظم‌های حاکم بر رویدادها و روابط بین آنها را مشاهده و درک کنیم، ممکن است پاسخی شبیه این داده شود که وقتی قوانین حاکم بر رفتارهای انسانی را بشناسیم، در آن صورت بهتر می‌توانیم از آنها در جهت اهدافی همچون کسب قدرت، سود و رفاه بهره‌برداری کنیم. براین اساس انگیزه نهایی علوم انسانی انگیزه‌هایی همچون کسب قدرت، لذت، سود، رفاه، خدمت به خلق، رضایت الهی و امثال آن خواهد بود.

پیروان مکتب تفهیمی یا تفسیرگرایی، هدف علوم انسانی را نه کشف قواعد حاکم بر رفتار انسانی، بلکه درک و فهم اعتبارات، معانی و انگیزه‌های نهفته در کنش‌های مختلف انسانی

دانسته‌اند. اینان معتقدند هدف علوم انسانی آن است که پژوهشگر، معانی نهفته در کنش‌های انسانی را کشف و توصیف کند؛ اما روشن است که فهم معانی نهفته در رفتارهای انسانی هدف نهایی نیست. به همین دلیل، اگر بپرسیم که چرا می‌خواهیم معانی نهفته در کنش‌های انسانی را کشف و فهم کنیم، هدفی دیگر برای این منظور بیان می‌شود. برای مثال، ممکن است گفته شود که فهم معانی نهفته در رفتار، موجب توانایی در پیش‌بینی رفتارها و قدرت تصرف در آنها و جهت‌دهی به آنها می‌شود. به تعبیر دیگر، این فهم و درک هر چقدر دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد به پژوهشگر قدرت بیشتری برای پیش‌بینی، تصرف، مهار و هدایت کنش‌های انسانی می‌دهد. حال اگر پرسیده شود که برای چه می‌خواهیم کنش‌های انسانی را پیش‌بینی، مهار و هدایت کنیم و اصولاً به چه سمت و جهتی می‌خواهیم آنها را هدایت کنیم، ممکن است در پاسخ اموری همچون کسب قدرت، ثروت، لذت، سود و کمال بیان شود.

امام خمینی ره درباره هدف همه دانش‌ها، اعم از طبیعی و انسانی، از نگاه اسلام می‌گوید:

تمام علوم، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیرطبیعی باشد، آنکه از آن اسلام می‌خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد، این است که تمام اینها مهار بشود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند. ... آنکه اسلام برای آن آمده است: برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به الهیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی؛ و از دانشگاه‌ها هم این معنا مطلوب است (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۸، ص ۴۳۵).

نتیجه‌گیری

۱. وجود تعاریف متنوع از علم به عنوان مقسم علوم انسانی و غیرانسانی و قراردادی بودن تعریف علم و علوم انسانی از یک‌سوی و وابستگی تعریف علم به دیدگاه معرفت‌شناسانه افراد از سوی دیگر، موجب شده است تعاریف متنوعی از علوم انسانی ارائه شود؛
۲. علوم انسانی، برخلاف پندار برخی از افراد، صرفاً توصیفی و گزارشی نیستند؛ بلکه بُعد توصیه‌ای و تجویزی نیز دارند. توصیف، تبیین و تفسیر کنش‌های انسانی ناظر به بعد توصیفی علوم

- انسانی است و تقویت، اصلاح یا تغییر کنش‌های انسانی ناظر به بُعد توصیه‌ای آنهاست؛
۳. علوم انسانی در یک تعریف کارکردی عبارت است از دانش «توصیف»، «تبیین»، «تفسیر»، «پیش‌بینی» و «تقویت، اصلاح یا تغییر» کنش‌های انسانی؛
۴. موضوع علوم انسانی دارای ویژگی‌هایی است که نه تنها موجب تمایز آن از دیگر علوم می‌شود، که ضرورت تمایز روشی آن از علوم دیگر را نیز نشان می‌دهد. مهم‌ترین ویژگی‌های موضوع علوم انسانی عبارت‌اند از: جزو فعالیت‌های انسانی انسان بودن، پیچیدگی، هدفمندی کنش‌های انسانی، وابستگی به آگاهی، اراده و اختیار، معنادار بودن، وابستگی به نیازها، وابستگی به موقعیت‌های زمانی و مکانی، وابستگی به فرهنگ، اعتباری بودن موضوع و تأثیرپذیری از پیامدهای احتمالی؛
۵. ویژگی‌هایی که برای کنش‌های انسانی بیان شد، نشان می‌دهد که نمی‌توان علوم انسانی را لزوماً و صرفاً با روش علوم طبیعی مورد مطالعه قرار داد. هرچند صرف تفاوت دو موضوع منطقی‌مستلزم تفاوت روش آنها نیست، گاهی این تفاوت‌ها به اندازه‌ای است که نمی‌توان به یک روش واحد برای بررسی آنها بسنده کرد. موضوعات پیچیده و چندوجهی را بهتر است با روش‌های دقیق‌تر و چندوجهی مطالعه کنیم؛
۶. علوم انسانی، برخلاف علوم طبیعی، نسبت به غایت‌نهایی، خنثا نیستند. دسته‌ای از آنها اساساً به هدف دستیابی به غایت‌نهایی خاصی تکوین یافته‌اند. به همین دلیل، با تعدد غایات، علوم مربوط نیز متعدد و متنوع می‌شوند و دسته‌ای دیگر از علوم انسانی، مثل اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی، دو بُعدی‌اند؛ هم حقایق و واقعیت‌های عینی را درباره روابط و کنش‌های انسانی توصیف می‌کنند و هم هنجارهایی را درباره نحوه استفاده از آن واقعیت‌ها برای دستیابی به غایت مطلوب بیان می‌کنند. بخش دوم چنین علومی نیز کاملاً متأثر از نوع هدف یا اهداف پژوهشگران است.

منابع

- بستان، حسین و همکاران، ۱۳۸۴، گامی به سوی علم دینی (۱): ساختار علم تجربی و امکان علم دینی، زیر نظر محمود رجبی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بلیکی، نورمن، ۱۳۹۱، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه جمعی از مترجمان، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- پارسانیا، حمید، ۱۳۹۱، جهان‌های اجتماعی، قم، کتاب فردا.
- پایا، علی، ۱۳۸۶، «ملاحظات نقدانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی»، حکمت و فلسفه، سال سوم، ش ۳۲ (پیاپی ۱۱)، ص ۷۷-۳۹.
- ، ۱۳۹۳، «علم دینی؛ آری یا نه؟ مناظره مکتوب پایا و سوزنجی»، علوم انسانی اسلامی صدرا، ش ۹، ص ۴۱۶-۳۶۳.
- حسینی، حمیدرضا و مهدی علی‌پور، ۱۳۸۹، پارادایم اجتهادی دانش دینی «پساد»، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- دلاور، علی، ۱۳۷۴، مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، تهران، رشد.
- دوگوبینو، کنت، بی تا، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصور، تهران، فرخی.
- سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۰، تفرج صنع، ج دوم، تهران، سروش.
- شریفی، احمدحسین، ۱۳۸۵، «نسبیت و اطلاق در اخلاق»، در: فلسفه اخلاق با تکیه بر مباحث تربیتی، قم، معارف.
- ، ۱۳۸۹، خوب چیست؟ بد کدام است؟، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقاله ادراکات اعتباری)، در: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ج ۶.
- فروند، ژولین، ۱۳۷۲، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمدکاردان، ج دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- فیاضی، غلامرضا، ۱۳۸۶، درآمدی بر معرفت‌شناسی، تحقیق و نگارش مرتضی رضایی و احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- کیم، جگون، ۱۳۸۸، «تبیین علمی»، در: علم‌شناسی فلسفی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط.
- لیندل، دانیل، ۱۳۷۳، تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط.
- مصباح، مجتبی، ۱۳۹۰، بنیادی‌ترین اندیشه‌ها، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۲، آموزش فلسفه، ج سوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۹۲، رابطه علم و دین، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، بی تا، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- وینچ، پیتر، ۱۳۷۲، ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه، ترجمه گروه سمت، تهران، سمت.
- Berger, P. L. & T. Luckmann, 1966, *The Social Construction of Reality*, Garden City, Doubleday.
- Merton, P. K., 1957, *Social Theory and Social Structure*, Glencoe, Free Press.
- Popper, Karl R., 1957, *The Poverty of Historicism*, U.S.A., The Beacon Press.
- Taylor, Charles, 1985, *Philosophy and the Human Sciences: Philosophical Papers*, Cambridge, Cambridge University Press.